

غم دربدری !

رفتگی و از سر بیداد ندادی خبری !
ما بماندیم و کله خوردگی بی خبری !

گل روی تو به خونایه دل پروردیم
رفتگی و سوختی از شوق به بزم دگری !

بهتر آن است که در پرده بماند غم ما
ورنه بازچه خلقیم چو شد پرده دری !

دست تقدیر به ما تلخی ایام چشانند
دولت عمر نیارزید به خونین جگری !

دانم ای دوست که از راه بیائی روزی
ولی آن روز نبینی ز دل ما اثری !

« شمع خندید چو جان دادن پروانه بدید ! »
وای از این سنگدلی، آه از این خیره سری !

در حضور تو مرا لذت خاموشی بس
قصه ما بشنو از لب باد سحری !

بی تو این خانه به روی سر ما ویران شد
بعد از این ما و دل تنگ و غم دربدری !

کس ندیدیم در این ملک خریدار هنر
من و بیمایگی و سلطنت بی هنری !

رضا شاپوریان
چهارشنبه ۲۹ آپریل ۱۹۹۸